

# جایگاه عقل و وحی در فلسفه سیاسی توماس آکوئیناس

سجاد چیت فروش\*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۳/۹

تاریخ تأیید: ۱۳۸۸/۴/۱۷

**چکیده:** توماس آکوئیناس در اواخر قرون وسطی یکی از تأثیرگذارترین فیلسوفان خصوصاً در ساحت سیاسی می‌باشد. اگرچه قبل از توماس؛ فیلسوفان مهم دیگری نیز وجود داشته که نظرات مهمی ارائه داده‌اند، اما آکوئیناس به دلیل ساختن یک نظام فکری منظم از اهمیت بیشتری برخوردار است. آکوئیناس از یک جنبه مسیحی صرف آن‌هم از نوع کاتولیک می‌باشد که ارادت خاصی به مسیحیت و حضرت مسیح (ع) به عنوان «نماد روحی» دارد، این امر در نوشته‌های او به خوبی نمایان است. از طرفی حامی و پیرو مشرب ارسطو (و تا حدی ابن رشد مسلمان) به عنوان «نماد عقل» می‌باشد. آکوئیناس به عنوان نظریه پرداز سنتی در دوران نوزایی به حساب می‌آید، اما به علت اهمیت خاصی که به عقل می‌داد تا حدودی می‌توان او را آغازگر این دوران (رنسانس) به شمار آورد. اگرچه بسیاری او را آغازگر سکولاریزم غربی می‌دانند. اما در این مقاله به دنبال توضیح این نکته می‌باشیم که آکوئیناس همچون فیلسوفان مسلمان به عقل اهمیت ویژه‌ای می‌داد اما آن را برای رسیدن به سعادت کافی نمی‌داند.

**کلیدواژه‌ها:** توماس آکوئیناس، عقل، وحی، سعادت، غایت، آگوستین.

\* دانشجوی کارشناسی ارشد، رشته معارف اسلامی و علوم سیاسی، ورودی ۱۳۸۴، دانشگاه امام صادق (ع).

## مقدمه

یکی از سؤال‌های بسیار مهم و از دغدغه‌های ذهنی بسیاری از نخبگان و شاید عموم مردم، علل ایجاد حکومت سیاسی و دولت می‌باشد. این سؤال وقتی پررنگ‌تر می‌شود که آزادی را به‌عنوان یکی از مواهب الهی که تمام ادیان بدان معتقدند به آن اضافه کنیم. اندیشیدن به این مسئله که اگر انسان‌ها آزادند، پس چرا نهادی به وجود می‌آید که آزادی آنها را محدود می‌کند؟ وقتی از عینک غرب مدرن به این مسئله توجه می‌شود، نظریات قرارداد اجتماعی هابز، لاک و روسو، بعد از رنسانس تا حدی به این مسائل جواب می‌دهند. براساس این نظریه‌ها انسان‌ها با واگذاری قسمتی از آزادی خود، در عوض، امنیت و آزادی متعادل را به دست می‌آورند. اما وقتی به این نظریه‌ها به دقت توجه می‌شود، متوجه می‌شویم که نقش دین و تفکرات دینی کم‌رنگ‌تر شود و در عوض تفکرات انسانی و تجربی به شدت افزایش می‌یابد. اما سؤال مهمی که می‌توان در این باب مطرح کرد، این است که چه عاملی موجب شد که تفکر الهی و دینی بعد از رنسانس کم‌رنگ‌تر شد و در عوض تفکر تجربی و عقلی رشد کند؟

برای جواب به این سؤال بایستی به شرایط اجتماعی و اقتصادی از جمله رشد بازرگانی و کشتیرانی، التقاط فرهنگ‌های مختلف، پیشرفت سایر ملل و گریز از کلیسای زورگو، از یک‌سو و دنیاگرایی و گریز از کلیسا به‌عنوان نماینده مذهب از طرف دیگر، توجه کرد. به‌طور حتم فیلسوفان و نظریه‌پردازان قبل و بعد از کالوین و لوتر به‌عنوان جهت‌دهندگان این جنبش نیز از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار هستند. از جمله این فیلسوفان که به‌دنبال توصیف او هستیم توماس آکوئیناس می‌باشد. توماس فلسفه زندگی انسان را در تعالی روح انسان و رستگاری در دنیا و آخرت می‌داند. به‌نظر او برای رسیدن به این مهم بایستی حکومتی وجود داشته باشد تا رسیدن به این غرض را کنترل و رهبری کند. این دولت، خود باید مسیحی و تابع دستورهای کلیسا باشد به‌طوری‌که پاپ بایستی در همه امور مادی و معنوی بر پادشاه اشراف داشته باشد تا پادشاه از مسیر خود منحرف نشود. اگرچه او به‌عنوان یک قدیس هیچ‌گاه به‌دنبال کم‌رنگ کردن توجه به کلیسا نبود اما توجه زیاد او به پادشاه، زمینه لازم را برای تفکیک کلیسا و پادشاه و به‌نوعی دین و سیاست را

فراهم کرد. لذا شناخت مبانی معرفتی او به‌عنوان تأثیرگذارترین فیلسوف اواخر قرون وسطی برای درک این دوران و زمان بعد از خودش اهمیت ویژه‌ای دارد.

### ۱- زندگی‌نامه توماس آکوئیناس

توماس آکوئیناس (۱۲۲۷-۱۲۷۴) در کالابریا به دنیا آمد. او فرزند خانواده‌ای اشرافی بود. او از ۵ تا ۱۰ سالگی بنا به تعالیم راهبان بندیکستی آموزش یافت و در ۱۰ سالگی وارد دانشگاه ناپل شد. توماس بعداً با وجود مخالفت شدید خانواده به مذهب دومینیکن پیوست. آلبرت بزرگ او را آموزش داد و این دو در کار تطبیق و ترکیب ارسطو و مسیحیت، یا سازش فلسفه و دین برآمدند. توماس نویسنده پرکاری بود. در زندگی به نسبت کوتاه او (۴۷ سال) تفسیرهای زیادی درباره مسائل الهیات نظری با قلم او نوشته شد. مهمترین نوشته او مدخل الهیات است که در نظر داشت خلاصه‌ای از دانش بشر تا آن زمان باشد. او زنده نماند تا آن را به همراه یک رساله سیاست مهم دیگر به نام فرمانروایی شهریاران به پایان رسانید. گرچه هر دو کتاب را نویسندگان دیگری تکمیل کردند. اما در نهایت با وجود مخالفت شدید برخی محافل کلیسایی، پاپ ژان بیست و دوم در سال ۱۳۲۳ او را در زمرة قدیسان شمرد. پاپ لئو سیزدهم، طی یک بخشنامه در ۱۸۷۹ اعلام کرد که آموزش‌های سن توماس باید پایه کلام کاتولیک روم داشته شود (عالم: ۱۳۸۷: ۲۶۸).

### ۲- شناخت خالق از منظر آکوئیناس

مسئله مهمی که توماس و سایر فلاسفه پیش از رنسانس را از سایر فلاسفه قرون بعد خصوصاً فلاسفه متأثر از دکارت جدا می‌کند توجه ویژه این فلاسفه به خالق هستی می‌باشد. به همین دلیل در ابتدا نوع نگاه او به خالق را به‌طور ساده بیان می‌کنیم.

یگانه دانستن خدا و وجود، به یقین، ویژگی مشترک فیلسوفان مسیحی به‌عنوان یک مسیحی است اما نکته اینجاست که آنها بر روی تفسیر مفهوم "وجود" تشتت داشته‌اند. برای مثال آگوستین قدیس با توجه به «... همان که هست...» به وجود خدا پی برد.

این عبارت، سخنی است که خداوند به موسی فرمود، بدین منظور که اگر فرعونیان درباره من با تو احتجاج کردند، تو فقط این جمله را بدان‌ها بگو. این امر

مطلبی است که در انجیل وارد شده و برتری ایمان بر عقل را در نظر برخی تأیید می‌کند. این تفکر بعدها در متفکرانی همچون آنسلم، قدیس بونا و ناتو را و... ادامه یافت. البته توماس سعی در اثبات خداوند از طُرُق تجربی نیز داشت؛ اما نه بدین معنی که بتوان خدا را از طریق تجربه مستقیم درک کرد. قابل ذکر است که پوزیتیویست‌های قرون جدید که از راه‌های طبیعی به دنبال اثبات خدا هستند به چنین شناختی از خدا متکی‌اند به همین دلیل نیز گاهی از درک آن عاجزند.

توماس «امکان وجود هرگونه شناخت تجربی مستقیم از خدا در نزد انسان طبیعی را منتفی می‌داند. خدا، وجود مطلق است که کاملاً از انسان، تعالی و تنزه دارد، حال آنکه معرفت انسان تابع محدودیت‌های جسمانی‌اش است... با این همه به نظر توماس، تجربه، امری اساسی در الهیات فلسفی است، چه، طُرُق پنجگانه او در اثبات وجود خدا همگی با واقعیت‌های تجربه روزمره از جهان طبیعی آغاز می‌شود» (الدرز: ۱۳۸۱: ۶۱). البته این بدان معنی نیست که خداوند می‌تواند متعلق شناسایی ما قرار بگیرد. «در واقع خدا، در بیرون و بالاتر از همه مقولات است و در ظرف مفهوم ما از وجود نمی‌گنجد. در نزد توماس، خدا هرگز یک عین یا متعلق شناسا نیست. زیرا فراتر از قلمرو شناخت ماست» (الدرز: ۱۳۸۱: ۷۰). پس از نظر توماس اگرچه خداوند در فطرت انسان موجود است اما برای شناخت او نیاز به واسطه‌های طبیعی است که بدون آنها درک خداوند مشکل است.

### ۳- مبانی معرفتی و غایت‌شناسی آکوئیناس

برای بررسی نظرات سیاسی فیلسوفان و اندیشمندان سیاسی توجه به نوع نگاه آنها به این دنیا و شیوه‌های زندگی از یک طرف و غایت‌اندیشی و سعادت در نظر گرفته شده برای انسان از طرف دیگر اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. به همین دلیل در ابتدا مبانی معرفتی آکوئیناس را توضیح می‌دهیم. توماس با بهره‌گیری از نظرات ارسطو و خط و مشی عقلانی او، رسیدن به معرفت و شناخت را از طریق «حس و تجربه» می‌دانست. به نظر او معرفت در نهایت بایستی به نحو کلی ادراک شود. حواس ما ابتدا بایستی امور جزئی را نمایش دهند و سپس این مواد اولیه با استفاده از عقل فعال به صور قابل درک تبدیل بشوند. اینجاست که

افلاطون و عالم مُثل او، که راه رسیدن به شناخت را از کلی به جزئی می دانست، رد می شود اما آیا توجه صرف او به عقل تلاش در حذف ماوراء از نظام معرفتی را باعث می شد؟ به نظر می رسد آکوئیناس به عنوان یک الهی دان کاتولیک نمی توانست مسیحیت را از نظام فکری خود حذف کند، دینی که همچون سایر ادیان الهی پذیرش یک سری مسائل را قبل از فکر و تعقل، لازمه ایمان و اعتقاد به خدا می دانست. پس «توماس با دو نظام فکری که هر دو داعیه تفسیر حقیقی عالم را داشتند مواجه بود. ایمان مسیحی و جامعه رهبانی اش، از یک طرف او را با مسیحیت همراه با تفسیر و قرائت کاتولیکی از آن، و با جهانی که نیروی ماوراء طبیعی الوهیت متعال آن را ساخته و حفظ کرده بود، مانوس کرد» (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۳۹۵).

آکوئیناس مسیحی به طور حتم با توجه به آشنایی عمیقی که به مبانی دینی مسیحیت داشت، سعادت و غایت انسان را در این دنیا نمی دانست بلکه همچون آگوستین، سعادت و غایت نهایی انسان را در نتیجه قرب الهی و هر چه نزدیکتر شدن به فرزند خدا، عیسی مسیح (ع) می دانست. توجه به این نکته از اهمیت فوق العاده برخوردار است، زیرا آکوئیناس و در کل «تفکر الهی» قرون وسطی را از تفکر شرک آمیز قبل از خود و همچنین از تفکر اومانیستی بعد از خود تفکیک می کند. از نظر او سعادت واقعی یعنی کسب فضائل انسانی و الهی. فضائل از نظر او به چند دسته تقسیم می شوند؛ توجه به این فضائل به وضوح غایت شناسی او را که برگرفته از مسیحیت می باشد آشکار می کند. پس «از نظر توماس راه رسیدن به سعادت حقیقی نیز تحقق فضائل در وجود انسان است؛ بر این اساس، عمل به فضائل عقلانی اگرچه لازم است، کافی نیست، و راه رسیدن به سعادت حقیقی، اتصاف به فضائل کلامی، الهامی، مائده ای و تصریح شده در کتاب مقدس است؛ به عبارت دیگر در بررسی نهایی، توجیه ایمان شخص منوط به جمع میان فضائل اخلاقی، الهامی (امید، ایمان، احسان) و فضائل اخلاقی و اکتسابی (خردمندی، میانه روی، عدالت و صبر) یا فضائل دینی است. توماس فضیلت برتر را ایمان می داند که با حصول دیگر فضائل حاصل می شود»<sup>۱</sup> فضائل اخلاقی از نظر او حکمت، تعقل و حکمت، شجاعت و... می باشد.

#### ۴- عقل در اندیشه توماس آکوئیناس

همان طوری که گفته شد تفکیک و گاهی تعارض بین عقل و وحی مهمترین مسئله در قرون وسطی به شمار می‌رود. در ابتدای این عصر مهمترین فیلسوف مسیحی یعنی آگوستین به وحی توجه ویژه‌ای داشت اما نقش عقل را چندان قابل توجه نمی‌دانست. به نظر آگوستین قدیس راه شناخت، ایمان قلبی و نه عقل می‌باشد. حتی برای فهم و درک بیشتر نیاز به ایمان قبل از تعقل، لازمه کار می‌باشد. جمله معروف او یعنی «ایمان بیاور تا بفهمی» به خوبی مشی معرفت‌شناسی او را نشان می‌دهد. اما این توجه ویژه به وحی و تعالیم دینی به این صورت باقی نماند و با رشد تفکر ارسطویی، خصوصاً در اواخر قرن ۱۲ و اوایل قرن ۱۳، توجه ویژه‌ای به عقل شد این امر در آکوئیناس به اوج خود رسید. تقریباً تمام اندیشمندان به یقین باور دارند که این تفکر عقل‌گرایانه برگرفته از ابن سینا و با اندکی تفاوت از ابن رشد مسلمان می‌باشد. مثلاً «توماس آکوئیناس نیز همانند ابن رشد یقین داشت که چیزی بی‌براهین عقلی و ضروری نمی‌تواند با تار و پود معرفت فلسفی درآمیزد. به همین جهت حتی با ابن رشد در این عقیده همداستان بود که دلایلی که بسیاری از متکلمان «ضروری» می‌نامند «احتمالات جدلی» صرف است. همان‌طور که خود او درباره این نوع استدلال‌ها می‌گوید، آنها نمی‌توانند کسی را به یقین برسانند مگر آنکه قبلاً به آنچه به دنبال اثباتش هستند، معتقد باشند. افزون بر آن، توماس آکوئیناس در تحسین و تمجید فوق‌العاده از ارسطو، با ابن رشد اتفاق نظر داشت. زیرا مبانی اصلی تفکر ارسطو را بدون تردید با اصول عقلی طبیعی یکی می‌دانست» (ژیلسون، ۱۳۷۱: ۵۸). اما نکته بسیار مهم که شاید چندان بدان توجه نشده است نوع برداشتی است که از مفهوم عقل می‌شود. متأسفانه گاهی خود ما نیز به این مشکل برخورد می‌کنیم که مثلاً میان تفکر و تعقل فرقی قائل نمی‌شویم و از هر دو یک مفهوم برداشت می‌کنیم. درحالی که توجه به تفاوت معنایی این دو، شاید آگوستین و آکوئیناس را به نوعی به هم نزدیک سازد. تعقل کردن عقل سوپراکتیویسم<sup>۲</sup> بعد از رنسانس کنار گذاشتن کامل وحی و آزادسازی خود از قید ماوراء می‌باشد. این معنی به مفهوم «تفکر اسلامی» (که فقط به گزاره‌های حسی و تجربی بسنده می‌کند) نزدیک می‌شود. اما «عقل» مورد نظر آکوئیناس عمیق‌تر از این بود و در کنار عقل از الهامات غیبی

نیز استفاده می‌شد و به نوعی خداوند و وحی الهی نیز با این عقل قابل شناخت می‌شد. این «عقل» تا حدی به برداشت یک فیلسوف مسلمان از «عقل» نزدیک می‌شود.<sup>۳</sup> از نظر توماس «این عقل است که در حد امکان به وحی نزدیک می‌شود اما وحی بی‌نیاز از عقل است و از این لحاظ گویی عقل باید کوشش دائمی داشته باشد تا درجه به درجه با کشف امکانات نهفته خود و احتمالاً با رسیدن به نوعی عقل ذوقی یا حدی قدسی خود را بدان نزدیک سازد. با اینکه ایمانی که در دل مؤمن پیدا می‌شود، گویی نیازی به این کوشش که به هر طریقی در درجات متداول خود استدلال و برهانی است، ندارد» (مجیدی، ۱۳۸۴: ۱۷۸). از این منظر عقل آکوئیناسی نمی‌تواند جدای از ایمان و بدون کمک گرفتن از آن فعالیت کند. این امری بود که آگوستین در سال‌های اولیه عمر بدان اعتقاد داشت.<sup>۴</sup> اما «برای آگوستین خرد و ایمان دو منبع نیستند که نخست از هم جدا باشند و سپس به هم برسند. بلکه خرد در ایمان است و ایمان در خرد. آگوستین مبارزه‌ای میان آن دو، که سرانجام با شکست و تسلیم خرد به پایان برسد، نمی‌شناخت. از این رو برای او یقین مذهبی به حقیقت، از راه نتیجه‌گیری از جمله‌های صریح کتاب مقدس - همچون نتیجه‌گیری قیامی از معتقدات جزمی - بدست نمی‌آید، بلکه ایمان او به صورت زنده و حاضر و مؤثر و آزاد در برابر کتاب مقدس قرار می‌گیرد» (یاسپرس، ۱۳۶۲: ۴۳). پس به‌طور اجمال می‌توان گفت اگرچه حقایق و رسیدن به آگاهی از طریق عقل ممکن است اما در مواقعی که بین ایمان و وحی و عقل تفاوت و یا نزاعی درافتاد، بایستی جانب وحی را گرفت. از طرفی قوانینی که برای اجتماع نگاشته می‌شوند، قوانین بشری می‌باشند که در همه مواقع و زمان‌ها نمی‌توانند راهنمای واقعی انسان باشند.

#### ۵- جایگاه ایمان و وحی در اندیشه آکوئیناس

فیلسوفانی که در قرون وسطی به فلسفه می‌پرداختند بیشتر آباء کلیسا بودند. گروهی از آنها به مباحث فلسفی می‌پرداختند تا به نوعی بتوانند عقل و فلسفه را رد کنند و برتری وحی بر عقل را نتیجه بگیرند. گروهی نیز بدان می‌پرداختند تا بتوانند یک هماهنگی بین ایمان و عقل ایجاد کنند. آکوئیناس که از جانب کلیسا به‌عنوان «قدیس» شناخته شد از گروه دوم



بود. به نظر او در اثبات پدیده‌های عالم «فدا کردن عقل کار شخصی است که عقل خود را ناقص و یا کافی بداند و از به کار بردن آن چشم‌پوشد. به این منظور که کاملاً پذیرای وحی الهی باشد توماس که عقل را عطیۀ الهی می‌داند چنین عقیده‌ای ندارد. لطف و تفضل الهی نه معارض با عقل است نه نافی آن و تنها در جایی که تلاش عقلانی کفایت نکند، جایگزین آن می‌شود» (اینگلیس، ۱۳۸۶: ۱۱۸). پس در جایی که عقل را بدان راهی نیست بایستی از وحی و ایمان استفاده کرد و برای اینکه بتوان اهمیت و جایگاه روح را در نظرات الهی آکوئیناس دنبال کرد بایستی به مسائلی پرداخت که روح الهی انسان در آنها جایگاه ویژه‌ای دارد؛ از جمله در جایگاه مشیت‌ها و فضیلت‌های الهی در دید آکوئیناس و اینکه به گفته او خداوند از طُرُق روحانی و فوق بشری فیوضات و الهامات را به بشر القا می‌کند، اهمیت فراوان وحی در نظر آکوئیناس را نشان می‌دهد. او «برای مشخص کردن منحصر به فرد بودن روح انسانی، اغلب درباره روح عقلی صحبت می‌کند. کلمه روح، به معنای اصل حیات است و به معنای دقیق کلمه هر موجود زنده‌ای - حتی گیاه هم - آن را داراست. صحبت از روح عقلی، صحبت درباره اصل حیات انسانها به منزله موجودات عاقل است چون این کارکرد خاص انسانها است. عقل روحانی تمام افعال حقیقی انسانی را شکل می‌بخشد و به نوعی صورت جسم انسانی است. جسم شامل سرها، بازوها، تنه‌ها و پاهاست که ما در یک حیات عادی با آنها مواجه هستیم، اما جسم جدای از روح، نه سرپا می‌ایستد و نه عمل می‌کند... زمانی که روح به هنگام مرگ جسم را ترک می‌کند، جسم صورتش را از دست می‌دهد و فاسد می‌شود. او برای تبیین و توجیه سخن خود، سلامتی برای بدن را با معرفت برای روح مقایسه می‌کند» (اینگلیس، ۱۳۸۶: ۱۰۸). اما هیچ‌گاه منظور او از روح، جدایی همیشگی و انکارناپذیری نیست که افلاطون بدان اعتقاد داشت بلکه از نظر او در این مسیر تکامل جسم نیز نقش فعالی ایفا خواهد کرد. پس «در این مقوله، آکوئیناس با نظر افلاطون و کاتارها - که انسان‌ها «ارواح عقلانی هستند که تصادفاً به اجسام منضم شده‌اند» مخالفت می‌کند. آکوئیناس برخلاف افلاطون و کاتارها استدلال می‌کند که در اینجا کل وجود بشری است که ادراک می‌کند و انسان صرفاً یک روح عقلی نیست. سخن گفتن از کل وجود انسانی، به این معنی است که هم جسم و هم روح - در تعامل با هم - در



افعال انسانی دخیل هستند. برای مثال او ادعا می‌کند که ما نمی‌توانیم بدون فعل جسمانی، احساس یا ادراک کنیم» (اینگلیس، ۱۳۸۶: ۱۰۹).

## ۶- سیاست و حکومت در اندیشهٔ توماس آکوئیناس

همان‌طور که گفته شد مهمترین و ابتدایی‌ترین مسئله‌ای که بایستی در مورد آکوئیناس در نظر گرفت این است که او یک قدیس می‌باشد که به راحتی نمی‌تواند قوانین مسیحی را حتی در جایی که نظری متفاوت دارد کنار بگذارد. در آن دوره، کلیسا قدرت فراوانی داشت و به‌عنوان راهنمای انسان‌ها به سوی سعادت اخروی شناخته شده بود. آکوئیناس سعادت دنیوی را از سعادت اخروی جدا نمی‌دانست بلکه آن‌را زمینه‌ای برای سعادت اخروی به حساب می‌آورد. اما آیا کلیسا می‌توانست سعادت دنیوی را تأمین کند؟ آیا حکمران می‌توانست بدون راهنمایی آباء کلیسا حکومت کند؟ اینها سؤالات بود که آکوئیناس به‌عنوان یک فیلسوف سیاسی بایستی به آنها جواب می‌داد. نظر کلیسا که برگرفته از آئین مسیحیت بود، مشخص بود «در آیه ۳۶ از فصل هیجدهم انجیل یوحنا نقل شده است: پادشاهی من در این دنیا نیست. اگر پادشاهی من در این دنیا بود، پیروان من می‌جنگیدند تا به یهودیان تسلیم نشوم. اما پادشاهی من پادشاهی دنیا نیست. مفسران این آیه را دلیل آشکاری بر تمایز میان فرمانروایی دین و دنیا می‌دانستند» (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۴۴). حتی فیلسوفان سیاسی قبل از توماس نیز با الهام از این دیدگاه دولت را به‌عنوان «شری» می‌دانستند که به‌علت گناه نخستین به آنها اعمال شده است و چاره‌ای جز پیروی و تعهد نسبت به آن ندارند. مثلاً آگوستین می‌گوید «برای هیچ انسانی این الزام و این وظیفهٔ مطلق وجود ندارد که بی‌چون و چرا به قوانین و مقررات یک جامعهٔ زمینی (دنیوی) تسلیم گردد؛ کلمهٔ «مطلق» در این‌باره حائز اهمیت خاصی است و باید بر آن تکیه کرد. عضویت انسان در قلمرو یک سلطنت آسمانی - شهر خدا - او را از قید انجام وظایفش در جوامع «محدود» یا «مسدود» - که از قبول عضویتشان ناگزیر است - معاف نمی‌سازد. در رأس این وظایف، تعهدات وی نسبت به خانواده و جامعهٔ سیاسی متبوعش قرار دارد. آگوستین در قسمت عمدهٔ آثارش ضرورت انجام این تعهدات را تصدیق و تأکید می‌کند. ولی همین

موضوع موقعیت وی را از آن کسی که جامعه سیاسی در نظرش «قدرت و مرجع نهایی» است متمایز می‌سازد. درست است که انسان مورد نظر آگوستین<sup>۵</sup> از قوانین مدنی کشورش اطاعت می‌کند ولی اطاعت او مبنی بر این دلیل است که آن قوانین از طرف «مرجعی مطاع» که برتر و بالاتر از مقامات دنیوی - سیاسی - است مورد تصدیق قرار گرفته است» (فاستر، ۱۳۵۸: ۳۴۴). اما در نظر آکوئیناس تشکیل دولت، طبیعی، بلکه در مسیر سعادت انسان، لازم و ضروری به نظر می‌رسد و «برخلاف آگوستین که دولت را شری ناشی از گناه نخستین می‌داند، توماس دولت را به‌عنوان یک نهاد طبیعی برآورنده شرایطی می‌داند که انسان در دوران پس از گناه نخستین نیز می‌تواند به یمن موهبت‌های طبیعی خود برخی از خیرهای مخصوص را انجام دهد، در این میان، توانایی‌های عقل انسان از یک سو و لطف و رحمت الهی از سوی دیگر می‌توانند انسان را در راه رسیدن به سعادت ابدی یاری رسانند» (مجیدی، ۱۳۸۴: ۱۷۱). پس از نظر آکوئیناس «بشر ذاتاً یک حیوان سیاسی و اجتماعی است که از عقل و نطق و توان ناطقه خود به‌منظور همکاری در امر ایجاد جوامع سیاسی بهره می‌گیرد تا نیازهای گروهی و افراد تشکیل دهنده آن را پاسخ گوید» پس می‌توان گفت که از نظر آکوئیناس انسان ذاتاً موجودی اجتماعی است که از عقل خود برای همکاری با دیگران و تشکیل جوامع سیاسی استفاده می‌کند (بلوم، ۱۳۷۳: ۳۴۸). اگرچه می‌توان گفت که آرمان آکوئیناس رسیدن به یک ولایت گسترده پاپ بر دولت می‌باشد اما به علل گفته شده در بالا - از جمله توصیه مسیح بر عدم دخالت در سیاست - این آرمان را رها کرده و به سطح نازل‌تر از آن اکتفا می‌کند. او «حکمران دنیوی را با نجار یک کشتی مقایسه می‌کند که وظیفه‌اش انجام تعمیرات لازم در کشتی در حال سفر است. لکن مذهب و اولیای مذهبی را همانند ناخدایی به شمار می‌آورد که وظیفه‌اش رساندن سالم کشتی به لنگرگاه موعود است. ناخدای کشتی که وظیفه‌اش راندن کشتی در دریاست به کشتی‌ساز دستور می‌دهد که چه نوع کشتی برایش بسازد که برای بحریمایی مناسب باشد» (فاستر، ۱۳۵۸: ۴۵۱-۴۵۴).

## نتیجه‌گیری

یکی از دوره‌های بسیار تأثیرگذار در غرب، عصر قرون وسطی می‌باشد که در آینده غرب خصوصاً دوره رنسانس بسیار تأثیرگذار بوده است. مهمترین مسئله‌ای که در این دوره مطرح بوده مبحث عقل و وحی می‌باشد و عامل اصلی ایجاد این تفکر نیز ظهور دین مسیحیت و تکیه اصلی آن بر ایمان و وحی به جای عقل است که تا قبل از آن فلاسفه روی آن تأکید زیادی می‌کردند. در ابتدای این عصر فیلسوفانی همچون آگوستین رشد می‌کنند که تکیه اصلی را روی ایمان قرار می‌دهند و عقل را از نظام معرفتی خود حذف می‌کنند. این دوره کم‌کم با ظهور کارایی‌های عقل ادامه می‌یابد و تا زمان آکوئیناس به عنوان مهمترین فیلسوف، ختم می‌شود. آکوئیناس به عقل اهمیت فوق‌العاده‌ای داده به طوری که تأمین دنیای افراد را نیز به کمک آن می‌طلبد به نظر آکوئیناس رشد و رسیدن به این دنیا به عنوان مقدمه‌ای برای آخرت است؛ دنیایی که تأمین و رسیدن به آن با استفاده از ایمان و عقل توأمان می‌باشد. این سخن باعث شد که او را آغازگر سکولاریزم در رنسانس به علت تکیه زیاد بر روی عقل بنامند. از طرفی چون که در قوانین چهارگانه مشهور آکوئیناس، خصوصاً در قانون بشری، بر نقش مردم تکیه زیادی می‌کند و در تعیین خیر عمومی به رأی آنها بسیار اهمیت می‌دهد او را آغازگر نوعی از دموکراسی نیز نامیده‌اند. مهمترین مسئله‌ای که در این مقاله بدان پرداخته شد این بود که آکوئیناس هیچ‌گاه به دنبال تفکیک عقل از دین برای اداره جامعه نبود بلکه بر عکس به دنبال جمع این دو و با محوریت دین بود. ولی اینکه چرا و چگونه دوره رنسانس فکری - که سعی در حذف دین داشت - بعد از او شروع به شکل‌گیری کرد و یا اینکه در تاریخ فلسفه سیاسی به او به عنوان مبدأ استفاده می‌کنند سؤالی است که جای تأمل بیشتری دارد.

## پی‌نوشت‌ها:

- 1 - Hardon, John. Meaning of virtue in S.T. Aquinas. Catholic book News letter volume IINO.1. www.ewtn.com.
- ۲- در فلسفه سوپترکتیویسم ذهن تنها از مسائلی آگاهی می‌یابد که بوجدان آدمی معرفی شده و وجدان از آن آگاه گشته است. این عقیده در نهایت منکر وجود ماوراءالطبیعه می‌شود.
- ۳- اگر چه عقل مورد نظر اسلام ناشی از نفس اربعه و ملهمه و عقل مورد نظر قرون وسطی ناشی از عقل ناطقه می‌باشد.
- ۴- چون که آگوستین در پایان عمر عقل را به عنوان گنهکار شناخت و به نظر او از این عقل گنهکار نمی‌توان راهنمایی طلب کرد.
- ۵- یعنی بنده زمینی که عازم شهر خداست.

## فهرست منابع و مآخذ:

- ۱- الدرزی، لئوجی (۱۳۸۱)، **الهیات فلسفی توماس آکوئیناس**؛ ترجمه شهاب‌الدین عباسی، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۲- ایلخانی، محمد (۱۳۸۲)، **تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس**، تهران: گروس.
- ۳- اینگلیس، جان (۱۳۸۶)، **توماس آکوئیناس**؛ ترجمه پریش کوششی، تهران: رویش نو.
- ۴- بلوم، ویلیام (۱۳۷۳)، **نظریه‌های نظام سیاسی**؛ ترجمه احمد قدیس، تهران: آران.
- ۵- ژیلسون، ایتن (۱۳۷۱)، **عقل و وحی در قرون وسطی**؛ شهرام پازوکی، تهران: گروس.
- ۶- طباطبایی، جواد (۱۳۸۰)، **مفهوم ولایت مطلقه در اندیشه سیاسی سده‌های میانه**، نگاه: معاصر بهار.
- ۷- عالم، عبدالرحمان (۱۳۸۷)، **تاریخ فلسفه سیاسی غرب**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
- ۸- فاستر، مایکل برسفورد (۱۳۵۸)، **خداوندان اندیشه سیاسی**؛ محمدجواد شیخ‌الاسلامی، تهران: امیرکبیر.
- ۹- مجیدی، حسن (۱۳۸۴)، **خردورزی در مبادی و غایات نظریه سیاسی توماس آکوئیناس**، **فصلنامه دانش سیاسی**، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- ۱۰- یاسپرس، کارل (۱۳۶۲)، **آگوستین**، محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.